

# مثل تیشه در بیستون

سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا)

او در این میان چنین شکوا کرده بود: «دست کم مطالب ما را به ویراستار بدهند تا...». این مرد فاضل از ویراستار چنین انتظاری دارد. آیا دیگر نویسندگان و گویندگان ما حاضرند به این اعتراف گزنده تن دهند؟

هم اینک بنده کمترین، گاه در یک هفته بارها، با تقاضاهای ویرایش رویارویم. نوع این تقاضاها از آن روست که عزیز سروری بی بهره از مبانی دانش نگارش، خطاهای کودکانه خود را سرپوش نهد و جمله‌های یاجوج و ماجوجش - به تعبیر استاد خانلری - را سر و سامانی دهد. بارها به صراحت در پاسخ این سروران گفته‌ام: «انتظاری که شما دارید، به طلب معجزه شبیه است. نوشته‌ای که از اندازه‌های طبیعی بهره ندارد، با بزک و لعاب زینت نمی‌پذیرد.» و ادب حضور اجازه نداده است به ایشان بگویم پیرزن‌های یکی از ادیان، وقتی بزک می‌کنند به همه چیز شبیهند جز آدمیزاد! راستی، نوشته‌ای که غلط‌های املائی اش را حسین، غلط‌های دستوری اش را حسن، اشتباه‌های تألیفی اش را تقی، و کاستی‌های بافتاری و ساختاری اش را نقی زودده باشد، به چه مشبه‌بھی جز آنچه عرض شد، شباهت دارد؟ اندوهمندانه می‌گویم که این انتظار بیهوده و یاوه، همراه سوء استفاده از وضع معیشتی - اجتماعی ویراستاران، در مجامع

هنگامی که پیشه ویرایش را مرور می‌کنیم، به روشنی درمی‌یابیم که معمولاً ویراستار عاملی حاشیه‌ای در کار فرهنگ مکتوب قلمداد شده است. همین سبب گشته که جز در مواردی نادر، ویرایش خدمت درخور و بایسته نام و کارکرد خود را ارائه ندهد. انتظار بسیاری از نویسندگان آن است که ویراستار همچون یک مداد پاک‌کن در خدمت آنان باشد تا غلط‌های املائی و انشایی‌شان را بسترده. معلوم است که با این انتظار، هم آنچه از مداد پاک‌کن باقی می‌ماند تراشه‌هایی بدنماست؛ هم نشان و آنگ ستردن‌ها باقی می‌ماند؛ و هم این ابزار خیلی زود فرسوده و ساییده می‌شود.

تا وقتی ویرایش از حاشیه برون نیاید و به عنوان هنر - دانشی پویا، کارساز، و پاینده به خود نگریسته نشود، در وضع آن تحوّل چندان پدید نمی‌آید. خوب یادم هست دانشی مردی سال‌ها پیش از مطبوعات گله کرده بود که چرا نابایسته‌های سخن او را - به زعم وی، لازم سخن گفتن است - حذف و اصلاح نمی‌کنند و مطالب وی را یکسره بازتاب می‌دهند. شاهد این که

فرهنگی مذهبی چهره‌ای کریه‌تر نمایانده است. هرگز بر آن نیستم که از لحاظ کمتی و عددی، حجم فرآورده‌های سست‌قلم مذهبی بیش‌تر است. از قضا، چند سال است که مزه کار لاله‌زاری بسیاری را خوش ذائقه کرده است و دیگر مثل سی سال پیش لازم نیست برای تشرّف به محضر آثار خنده‌انگیز منحصرأ به پاساژ... برویم. امروز، حقاً و انصافاً، نویسندگان مذهبی دست کم به اندازه دیگران دوست دارند مایه مضحکه نباشند. اما طبیعت کار در متون مذهبی به گونه‌ای است که وقتی سست و خام عرضه می‌شوند، بسی بیش‌تر می‌سوزانند و دل می‌آزازند. و البته بازگونه‌اش نیز صادق است. به خیر باد یاد روزهایی که نوجوانی مان با واژه‌های سترگ و پولادین استاد محمدرضا حکیمی - ایام شرفش مستدام - به سر می‌آمد. آن روزها جزاًگمان نمی‌کردیم چنین قلمی از آن نویسنده‌ای مذهبی است. آن پایمردی‌ها و رنج بردن‌هایی اثر نبوده است. امروز کم نیستند زنان و مردان برآمده از حوزه و دیگر دایره‌های دینی که خوب و پاکیزه می‌نویسند؛ اما با اندوه می‌گویم به نسبت حجم متورّم آثار مذهبی در این روزگار، دیگر قلمی حکیمی‌گونه چندان نمود ندارد.

پس بیش از همه، نویسندگان مذهبی باید هنر - دانش ویرایش را جدی بگیرند. آنچه به نام حوزه و دین و نهادهای دینی سربر می‌زند، همچون جویباری است در میانه صحرائی تفتیده و پهناور که رهگذران پس از روزها تشنه کامی اینک به امید زندگی - و نه فقط سیراب شدن - به آن «پناهنده» شده‌اند. اگر در این جویبار، چرکین‌گندابی روان باشد، فرصت سبز زندگی از بسیاری بازستانده می‌شود. نگوید تشبیه این همه مطالب ارزنده دینی به گنداب چرکین، بی‌ادبانه و سبکسرانه است. این بنده خاک پای همه عالمان عاملم؛ اما وجدانتان را در میان آورید و پاسخ دهید: «آیا خداوند راضی است به نام دین و تشیع، سخنی پراکنده شود که از فخامت و سلامت ادبی بهره ندارد و گاه یک جمله‌اش به ده سطر می‌انجامد؟ آیا این واژه‌های پستونشین نخ‌نمای فرسوده، تشنه کامان امروز را حتی به نقش سرابی امید می‌دهند؟» افسوس که سودجویی بعضی ناشران با بسته‌اندیشی برخی متحجّران در آمیخته تا هنوز هم از

پس این همه مجاهدت علمی و فرهنگی، شماری از بانیان فرهنگ مذهبی که همانند پنجاه سال پیش می‌گویند، می‌نویسند، تبلیغ می‌کنند، و وعظ می‌ورزند، آینه ادبیات مذهبی جلوه کنند.

این ناله‌ها سال‌ها بود دل کوچک مرا می‌فشرد. اینک که مجال درد دلی فراهم آمده است، فروتنانه و خادمانه از همه اهل معرفت، به ویژه نویسندگان مذهبی، تقاضا می‌کنم گفتن و نوشتن را کاری مثل طبابت بدانند. طیب خوب فقط کسی نیست که دلسوزی و مهرورزی بتواند، بلکه باید پیش‌تر و بیش‌تر، فن پزشکی بداند و خبره این کار باشد. این هرگز به معنای سدبرستن پیش پای اهل قلم نیست. این برابر است با «تأدیة امانت به اهلش». مگر باید هرکس اهل فضل است، نوشتن را نیز وظیفه و مسؤولیت خویش بشمارد؟ این قلم که سوگند مایه خداوند است، دست کم به قدر تیشه بتایی و کلنگ چاه کن ارزش ندارد؟ چرا نباید نوشتن را به اندازه همین حرفه‌ها جدی بگیریم؟ سخن از ویرایش آغاز شد و به این درد دل وا گشوده گشت. اینک بنگریم اگر کار نوشتن در سامان ما به سامان آید، نقش و کارکرد ویرایش چگونه خواهد بود. به حقیقت، اگر هر که نوشتن می‌داند و می‌تواند، دست به قلم بزد، ویرایش دیگر به منزله زدودن غلط‌ها و خط کشیدن بر جمله‌ها و واژه‌ها شمرده نخواهد شد. در چنان حالتی، ویراستار دانشوری است فرهیخته که:

۱. بر ماده علمی نوشته ویراسته تسلط دارد و از نصاب دانش آن برخوردار است.

۲. نوشته را نه از درون، که از دیدی مُشرفانه و چیره، می‌نگرد.

۳. با ذهنی منظم، نگاهی جامع، و دقتی ژرف نگرانه واژه و واژه را از نظر می‌گذراند. با این سه بهره، ویراستار چه می‌کند که نویسنده، خود، نکرده است؟ با این سه بهره، ویراستار همچون مدیری که مجموعه‌ای صد نفره را از فرازگاهی می‌بیند، عمل می‌کند. مدیری که در فراز می‌نشیند و تناسب اجزا را با یکدیگر لحاظ می‌کند و کُلّ به هم پیوسته، نه یک‌ایک اجزا، را ارزیابی و سامان‌بخشی می‌کند، بسیار نکته‌ها را در می‌یابد که یک‌ایک

نیروهای درگیر، هر قدر هم توانا و امین، در نمی یابند. هنر ویراستار در جامع نگری و تسلط مشرفانه او طنین می یابد. از این روست که وی باید همان قدر زبان شناس باشد که ادیب؛ همان اندازه سبک شناس که معیار سنج؛ و همان حد ذوقمند که قاعده مند. ایجاد تعادل میان نیروهایی که هریک می خواهند نوشته را به سوی هدایت کنند، کاری است کارستان که دست ویراستار را می بوسد. با این تقریب، هیچ تشبیهی رساتر از این نیست که ویرایش را همانند هدایت یک گروه نوازنده بدانیم. همنوایی سازها و همنشینی صداهاست که همناختی و دلنوازی یک قطعه نوار را تضمین می کند. بی هدایت یک رهبر ارکستر، چیره دست ترین نوازندگان نیز در آفرینش اثری توانا ناتوانند.

آنچه اکنون به نام ویرایش صورت می پذیرد، معمولاً از سرِ شورمندی و جوشش نیست؛ کوششی است برای تأمین معاش و در عین حال تکاپویی فرهنگی. از همین روست که پس از چندی، یکی از این دو حال چهره می نماید: یا ویراستار، خود، سری می شود میان سرها و عطای ویرایش را به لقایش می بخشد و از این کار فرسوده گرد دست می شوید؛ و یا همچون ابزاری بی احساس به انجام مجموعه ای از وظایف معین و یکنواخت کمر می بندد. برای اصلاح این وضع، هم باید ویراستار کار خود را جدی بگیرد و هم باید جامعه فرهنگی شأن و نقش وی را، چنان که درخور اوست، ارج نهد. همان سان که در برخی نهادهای فرهنگی مغرب زمین مرسوم است، ویراستار باید در صدر بنشیند و عزت یابد؛ در امور کلان با او کنکاش شود؛ سخنش در جای خود فصل الخطاب باشد؛ طرف دعوا با این و آن نباشد و وجه المصالحة ناشر و پدید آورنده قرار نگیرد. به این ترتیب، می توان امید داشت که یک تن پنجاه سال در این هنر - دانش ممارست کند و فرسوده نشود و هر روز حرفی نو بیاموزد و کاری بدیع کند. نفس ویرایش فرساینده نیست، اگر عرصه تکاپوی ویراستار گسترده باشد.

آنچه بر قلم آمد، اصلی ترین دغدغه یک ویراستار هجده ساله بود، از پس سی و شش بهار. البته حرف های دیگر هم هستند که هرگز چنین دغدغه را نیستند. تشکیل سندیکاهای

خاص ویراستاران؛ بر نهادن قواعد یکدست در بعضی از مقوله ها؛ نظارت بر چند و چون کار ویرایش؛ و کارهایی از این قبیل البته بایسته و شایسته اند. اما فراموش نکنیم که فراوان پرداختن به مسائل شکلی و قالبی، ما را از آن دغدغه اصلی غافل می کند. این که مثلاً شیوه خط فارسی چگونه باشد و سلیقه خاص هر ویراستار چیست، هم نسبت به آن اصل اصیل، کاملاً فرعی است؛ و هم پیش از حل مشکل اصلی، هرگونه تلاش در باب آن بی فرجام است. اگر می نگرید که این مسائل شکلی همچنان در چنگال سلیقه های پراکنده گرفتارند، بیش تر به دلیل ناگشوده ماندن گره اصلی است. در هنگامه ای که یک ویراستار پس از سالیان سال خون دل خوردن و رنج بردن، هیچ منزلتی نمی بیند و اساساً کارش جدی گرفته نمی شود، نباید انتظار وحدت رویه در مسائل شکلی را داشت. به همین دلیل، این بنده می پندارد هر روز رویه ای آوردن و از افراط به تفریط و از تفریط به افراط گراییدن، گره ویرایش را سخت تر برمی بندد. آن عزیز مرد یک روز آمد و گفت: «بچسبانید»؛ چسبانند. دیگر روز توبه کرد؛ جدا کردند. اکنون دیگر «دانش ور» و «می کده» مرسوم شده است، تا فردا آن عزیز مرد چه فرماید. گله هم نمی توان کرد که چرا اهل ویرایش این قدر مقلدند. حضرت رایانه هم که هو الهادی الی سبیل الرشاد! سخن حقیر این است که تا گره را نگشاییم، نباید از این افراطها و تفریطها گله کرد.

این سخن، واژه به واژه، ارادت نامه من بود به همه اهل قلم و پیشداران و استادان. تعریضی نبود؛ جمله عرض بود و عریضه. گاه سوز دل کاری می کند که تیشه فرهاد صدای زخم بدهد؛ و گرنه میان دانشوران این عرصه بنده ناقابل هیچ است فرزند هیچ. امید که عریضه او در آمدی باشد گپ و گفت های سرسبز آینده را، به یمن این شهاب ثاقب!